



عباسعلی مشکانی سیزواری



انسجام اسلامی، موضوعی است که پیشینه‌ای به درازای عمر «امت» دارد. از همان روز که قرآن کریم، این امت را «امت واحد» نامید و محور این وحدت را در شعار «من خدای شما هستم» مطرح ساخت و از همان روز که پیامبر اعظم (ص) گروه‌های پراکنده مردمی را بر محور خداپرستی گرد هم آورد و نام «امت مسلمان» بر آن نهاد و همه را به صراط مستقیم الهی رهنمون شد، نخستین تلاش‌ها برای انسجام اسلامی و اتحاد ملت خودنمایی کرد. دعوت پیامبر (ص) از همان آغاز با «گذشت» و «آینده‌نگری» همزاد بود، خواه آن روز که حضرت علی (ع) به رجم یقین به این‌که او خود محور آسیای خلافت است، خاموش نشست و قیامی برای دفاع از حق خویش به راه نینداخت، بلکه در مقام مشورت با خلیفه وقت به خیرخواهی او پرداخت و وی را هنگام جنگ قادسیه اندرز داد که «چونان محور آسیاب، جامعه را به گردش درآور و با کمک مردم جنگ را اداره کن»؛ و خواه امروز که دلاورمردانی امت را به انسجام و اتحاد می‌خوانند و جان بر راه احیای «امت واحد» می‌گذارند. در این میان، به رغم ضرورت «وحدت و انسجام اسلامی» و تلاش‌هایی که در این راه صورت پذیرفته، برخی از همان دیرباز سنگ‌هایی بر این راه افکنده‌اند و هنوز نیز می‌افکنند.

سلفیه و وهابیت

وهابیت پدیده‌ای است ناخواسته و نوحاسته که انحصارطلبانه مدعی اسلام است و همه را جز خود، کافر می‌شمرد! فرقه‌ای خودخوانده که با تن کردن جامعه انتساب به سلف صالح و با ادعای وحدت در فضای بی‌مذهبی! با بنیان وحدت و انسجام مخالف است؛ بدعتی که پیروان از سلف، آن را به رسمیت نمی‌شناسند.

سلفیه - همان که بستر وهابیت است - ادعا می‌کند هیچ مذهبی وجود ندارد و باید به عصر سلف، یعنی دوران صحابه، تابعین و تابعین تابعین بازگشت و از همه دستاوردهای مذاهب که حاصل قرن‌ها تلاش و جستجوی عالمان فرقی بوده و اندوخته‌ای گرانسنگ از فرهنگ اسلامی در ابعاد گوناگون پدید آورده و با پاسداشت پویایی اسلام و فقه اسلامی، آن را به پاس‌خگویی عصر توانا ساخته است، چشم پوشید و

«اسلام بلا مذهب» را اختیار کرد! سلفیه دستی به این دعوت بلند کرده است و می‌گوید: «بیایید با کنار گذاشتن همه مذاهب، به سوی یگانه شدن رویم»، و با دستی دیگر شمشیر تکفیر برکشیده و با حذف دیگران از جامعه اسلامی و راندن آنان به جمع کفار، یکدست شدن جامعه اسلامی را ادعا می‌کند!

بی‌گمان، دعوت به کنار زدن دستاوردهای مذاهب، از سویی دور ریختن حاصل قرن‌ها تلاش و اجتهاد و از سویی دیگر کاری ناشدنی است؛ چه پیروان مذاهب به سادگی از مذهب خود دست نمی‌کشند و به سوی نقطه‌ای مجهول و تاریک که سلفیه و وهابیون مدعی آن هستند، نمی‌روند؛ به ویژه آن‌که در پشت این دعوت به بی‌مذهبی، نوعی مذهب نهفته، و بلکه این دعوت خود نوعی مذهب است؛ آن هم مذهبی گرفتار چنگال جمود و تنگ‌نظری که اسلام را دینی بی‌تحرك، بی‌روح، ناقص، ناتوان و بی‌جاذبه تصویر می‌کند و با احیای روح خشونت و تعصب، راه را بر هرگونه نزدیک شدن و انسجام می‌بندد و به جای آن فضایی از درگیری‌ها و بدبینی‌ها را ایجاد می‌کند و دست همگان را به شمشیر پیکار می‌گشاید، که حاصل آن چیزی جز از هم گسیختگی و ضعف و نابودی نیست.

ملت مسلمان با الهام از رهنمودهای حیات‌بخش اسلام توانسته بود پیوند اخوت در میان خود برقرار کند و در پرتو کلمه توحید و توحید کلمه در برابر تهاجم صلیبیان و ثنویان ثابت و استوار بماند؛ ولی با ظهور فرقه ضاله وهابیت در قرن هفتم این وحدت در هم شکست. اتهام نادرست شرک و بدعت به مسلمانان، آسیب‌هایی جبران‌ناپذیر به صفوف به هم پیوسته آنان وارد ساخت و با نابودی آثار بزرگان دین و کاستن مقام انبیا و اولیا (ع)، در خدمت استعمار غرب و دشمنان دیرینه اسلام به تفرقه افکنی و اختلاف زایی بین اسلامیان پرداختند.

تا هنگامی که آنان به دیگر مذاهب، به ویژه تشیع، نگاه برون دینی داشته و با دشمنان قسم خورده اسلام هم‌صدا باشند، نمی‌توانند داخل گستره و استراتژی انسجام اسلامی و وحدت مسلمین قرار گیرند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مؤمنون، ۵۲.
۲. نهج البلاغه، خ ۱۴۶.

